

## عوامل شکل دهنده شهرهای اسلامی - تاریخی مسلمانان

دکتر هوشمند علیزاده\*<sup>۱</sup>، دکتر کیومرث حبیبی<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> استادیار دانشکده مهندسی، دانشگاه کردستان

<sup>۲</sup> استادیار دانشکده مهندسی، دانشگاه کردستان

تاریخ پذیرش: ۹۰۳۲۵

تاریخ دریافت: ۹۰/۲/۱۵

### چکیده

اسلام از سوی بیش تر پژوهشگران به عنوان آیینی شهری شناخته شده که برای عبادت فرد در جمع ارزش خاصی قابل شده است. اگر چه در این دین تقوا به عنوان اصلی ترین معیار ارزیابی قلمداد می شود، اما این واقعیت برای همه مبرهن است که تعلیمات اسلام بیش تر در قرارگاه های شهری تجربه شده اند. از این رو، تعجب آور نیست که اسلام تأکید ویژه ای بر طرح شهرها در جهت کارایی و پاسخ گویی بیش تر به نیازهای اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جامعه داشته است. این مقاله، رویکردهای غالب به شهرهای اسلامی را به منظور تدقیق و همگرایی آنها به رویکردی جامع و فراگیر مورد توجه قرار داده است؛ به طوری که همه جوانب تأثیرگذار بر شکل ساختاری شهر را در برگیرد. برای دستیابی به رویکرد مذکور، مرور ادبیات و اسناد مرتبط با موضوع و بررسی محتوایی آنها مبنای انجام این مطالعه بوده است. نتایج حاکی از آن است که نحوه شکل گیری اصول طراحی شهر اسلامی - تاریخی عمدتاً به ارزشها و اعتقادهای فرهنگی اسلام که ریشه در ماهیت احکام اسلامی داشته است، بستگی دارد؛ به طوری که جنبه های گوناگون زندگی مسلمانان و از جمله ساخت سکونت گاه ها را نیز تحت تأثیر قرار داده است. جدای از این که مفهوم شهر اسلامی به عنوان مدلی قابل استناد برای پیچیده و وسیع سرزمین های اسلامی، به دلیل عدم پاسخ گوی به تنوع اجتماعی - مکانی آن نقد پذیر است، این مقاله آشکار می سازد که ساختار شهر اسلامی - تاریخی عمدتاً وابسته به مکان است و لازم است اصول طراحی آن از طریق نظم طبیعت به عنوان بستر اولیه فرم دهی و اعتقادهای فرهنگی - مذهبی و اصول اجتماعی (سازمان اجتماعی) مورد کنکاش قرار گیرد. این بدان معنی است که رویکرد اجتماعی - مکانی در بررسی شهرهای اسلامی - تاریخی قابل توجه است.

واژگان کلیدی: شهر اسلامی، شهرهای اسلامی - تاریخی مسلمانان، رویکرد مکانی - اجتماعی، عوامل شکل دهنده

اگر چه ماکس وبر، جامعه‌شناس آلمانی (۱۹۲۰-۱۸۶۴ م)، را نمی‌توان به عنوان نخستین محقق غربی به حساب آورد که شهرهای آسیایی و خاورمیانه را مورد مطالعه قرار داده است، اما روش رویارویی او، برای شرق‌شناسان چارچوبی را در مطالعه شهرهای اسلامی و شکل‌گیری مفهوم شهر اسلامی به وجود آورد. وبر به عنوان جامعه‌شناس پیشگام، بیش‌تر با چنین پرسش‌هایی مواجه بود: چرا جوامع غربی واجد چنین ساختاری هستند؟ و چرا اروپا واجد چنین قدرت بزرگی است و آسیا در حال افول است؟ چه نیروها و تأثیراتی در این زمینه مؤثر بوده و هنوز هم در حال تأثیرگذاری است؟ (Goddard, 1999) این پرسش‌ها عملاً شیوهٔ برخورد با مسئله را در رویکرد مقایسه‌ای جستجو می‌کند؛ چارچوبی که شرق‌شناسان برای بررسی شهرهای اسلامی در نظر گرفتند. با توجه به چارچوب تعریف شدهٔ ماکس وبر، شرق‌شناسان فرانسوی با بررسی شهرهای شمال آفریقا مدلی عام و بی‌زمان از شهر جهان اسلام ارائه دادند. این مدل از دههٔ ۱۹۵۰ به بعد بویژه در اوایل دههٔ ۱۹۶۰ مورد نقد و ویرایش جدی قرار گرفت. در این دوران، انسان‌شناسان، جامعه‌شناسان، جغرافی‌دانان و تاریخ‌نگاران، پژوهش‌های جدیدی را از زوایای گوناگون دربارهٔ شهر اسلامی آغاز کردند (Dumper, 2006). آن‌ها اگرچه نمی‌توانستند بر مدلی واحد یا تعدیل یافته توافق پیدا کنند، اما بیش‌تر آن‌ها مدل شرق‌شناسان را به دلیل عام‌نگری، اروپامحوری و ناکافی بودن قبول نکردند. تحقیقات بعدی در اوایل دههٔ ۱۹۸۰، از نظر نقد و تجدید نظر رویکرد شرق‌شناسان فرانسوی، تداوم گرایش قبلی بود؛ با این تفاوت که این بار با همراهی ایده‌های ادوارد سعید و ماساشی هانیدا، روش برخورد با موضوع تغییر عمده‌ای کرد (Said, 1979; Haneda, 1994). پیش از آن، شهر اسلامی معمولاً به صورت مقایسه‌ای با همتای غربی خود مورد مطالعه قرار می‌گرفت. اما بعد از نظریهٔ سعید و هانیدا، پژوهشگران بر این موضوع به توافق رسیدند که هر شهر را باید در زمینهٔ فرهنگی - اجتماعی خاص خود مورد مطالعه قرار داد (Kuban, 1983; Abu-Lughod, 1983; Alsayyad 1996).

چگونه است که حجم عظیمی از ادبیات به شهر اسلامی اختصاص یافته است در حالی که ادبیات اندک یا حتی مقاله، کتاب یا ارجاعی در ارتباط با شهر مسیحی، شهر بودایی، شهر هندو و شهر کفر وجود ندارد (Abu-Lughod) نقل قول شده در (Dumper, 2006)

در این رویکرد، شهر نه تنها به واسطه اسلام به عنوان دینی الهی که بیش‌تر مورد توجه شرق‌شناسان بود، بلکه به وسیلهٔ عوامل مختلف فرهنگی - اجتماعی که دائماً در حال تغییر هستند، شکل می‌گیرد و تحول پیدا می‌کند. از نظر آن‌ها مفهوم‌سازی مدل شهر اسلامی با استفاده از رویکرد مقایسه‌ای با ساختار شهر غربی فاقد نگرش محتوایی به شهر است؛ بویژه با آگاهی از دستورات اسلام - بر گرفته از سنت و قرآن - و شرایط محیطی و اجتماعی - فرهنگی

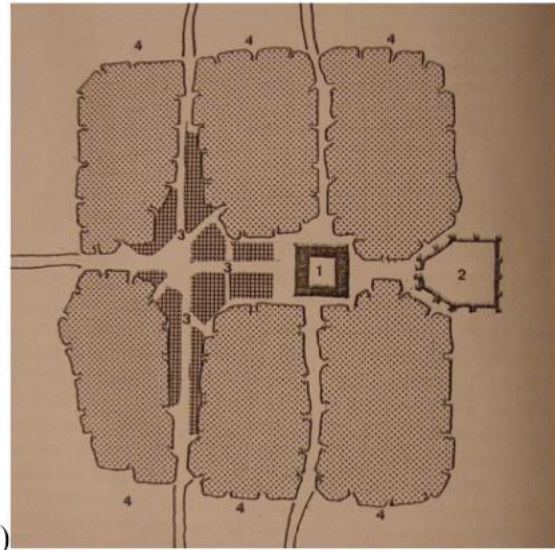
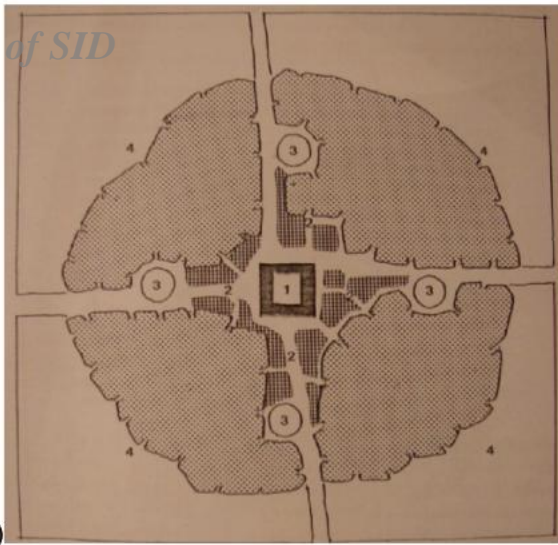
که در آن شهر زمینه‌سازی و تجسد عینی پیدا کرده است. با توجه به این پیش‌زمینه، در این مجمل تلاش بر آن است که دیدگاه‌های مرتبط با مفهوم شهرهای اسلامی - تاریخی مورد کنکاش قرار گیرد تا با شناسایی رویکردهای مختلف، بتوان مفاهیم و عوامل عمده شکل‌دهنده به ساختار آن مورد شناسایی قرار گیرد و رویکرد قابل استناد بررسی آن نیز مشخص گردد.

### رویکردهای مرتبط با مفهوم شهر اسلامی

با توجه به این مقدمه، ابتدا گرایش‌ها و ایده‌های مرتبط با تحول شهر اسلامی در چارچوب سه رویکرد عمده مطرح و در ادامه با کنکاش بیش‌تر این مفهوم در مباحث اخیر، عوامل عمدهٔ تأثیرگذار بر ساختار شهرهای اسلامی - تاریخی در چارچوب رویکردی جامع با بهره‌گیری از نقاط مشترک رویکردهای پیشین مطرح می‌شود. همان طوری که حکیم مطرح می‌کند، شناخت عوامل انگیزشی، مناسب‌ترین شیوهٔ تدوین اصول پیکربندی شهر است (Hakim, 1990). همچنین بیانکا تأکید می‌کند که این رویکرد در مطالعه، نقطهٔ آغازین و مهم در کشف اصول شکل‌دهنده شهر اسلامی است (Bianca, 2000).

### رویکرد انگیزه‌های سیاسی

نخستین رویکرد به شناخت ساختار شهر اسلامی عمدتاً توسط پژوهشگران غربی (شرق‌شناسان) بنیان‌گذاری شده است. از نظر این دیدگاه، انگیزه‌های سیاسی، مهم‌ترین نقش را در ساختار بندی شهر اسلامی داشته است. به طوری که شهر با داشتن نواحی مسکونی متمایز بر اساس عوامل نژادی، قومی و مذهبی، در اطراف مسجد جامع و بازار و تعدادی حمام عمومی همجوار آن، چیدمان یافته است. در این ساختار الگوی خیابان‌های نامنظم تار عنکبوتی بر روابط فضایی شهر تسلط داشته است. همان طوری که الصیاد عنوان می‌کند، از نظر این گروه، «مرکزیت حاصل شده در ساختار شهر اسلامی ناشی از مرکزیت سیاسی است» (Alsayyad, 1997: 95). این رویکرد توسط محققان دهه‌های آخر قرن بیستم به دلیل عدم توجه به تمایز شهرها از یکدیگر از نظر زمانی، مکانی و عملکردی مورد نقد قرار گرفت. به نظر هورانی، «شهر اسلامی را می‌توان در مناطق مختلفی از جهان از اسپانیا، شمال آفریقا، مصر، سوریه، عراق، ایران، آسیای مرکزی و هند یافت» (Hourani, 1970: 10, 11) از این رو، با در نظر گرفتن مقیاس‌های زمانی تحول شهرها، نمی‌توان انتظار داشت که زندگی در کل این مناطق شیوهٔ مشابهی داشته است؛ چرا که هر کدام از مناطق واجد ویژگی‌های هویتی خاص خود بوده‌اند که بیش‌تر ناشی از سنت‌ها، رفتارها و ویژگی‌های محیطی گوناگون آن‌ها است. از آن جا که این گروه از پژوهشگران غربی سعی کرده‌اند، ویژگی‌های شهر اسلامی را با شهر غربی مقایسه نمایند، بیش‌تر به عناصر ظاهری شهر توجه نموده‌اند و چندان به تجزیه و تحلیل محتوایی شهر و فرایند شکل‌گیری و تحول آن و اصول



شکل شماره ۱: مدل شهر اسلامی (منبع: ترسیم شده توسط (Alsayyas (1996)  
 (a) ۱- مسجد جامع ۲- بازار ۳- حمام ۴- محله‌های مسکونی  
 (b) ۱- مسجد جامع ۲- بازار ۳- قلعہ/قصر ۴- محله‌های مسکونی

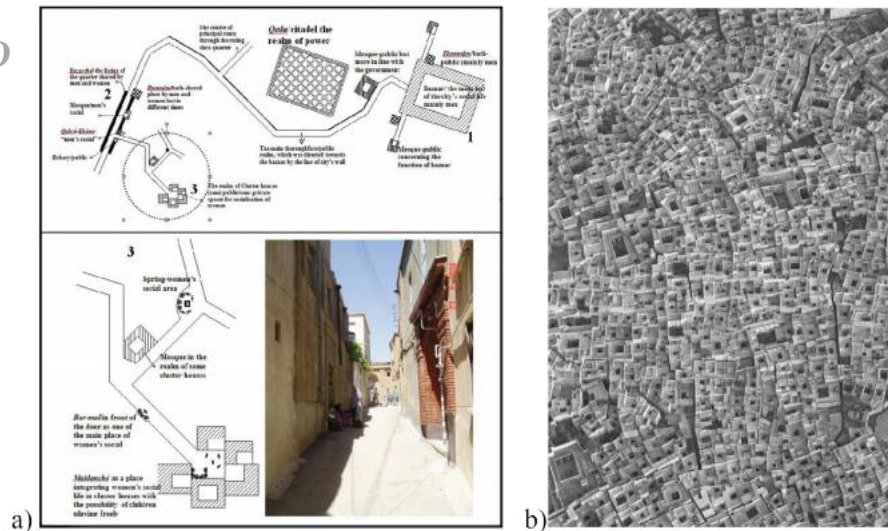
(Nasser, 2003:78,79)، به طوری که بدون توسل به عاملان خارجی به شکل‌گیری نظامی خود - تنظیم در چارچوب محله‌ها منجر شده است. برای مدنی‌پور، همبستگی گروه‌ها در سطح محله‌ها بیش‌تر منتج از پیوندهای خانوادگی، قومی، نژادی، مذهبی و همولایتی و در پاره‌ای موارد شغلی بوده است، به طوری که آن‌ها را در اطراف مسجد به عنوان عنصر همگراکننده به منظور انجام امور روحانی و دنیوی گرد هم آورده است (Madanipour, 1998).

در مقیاس شهر، چنین محدوده‌های جغرافیایی با وجود مسجد جامع به عنوان کانون همگرایی اجتماع، پکیار چه شده‌اند. بیانکا چنین فرایندی را با عنوان پیوستگی فرهنگی معرفی می‌کند که توسط مجموعه‌ای از الگوهای آیینی رفتار انسانی قابل تبیین است؛ الگوهایی که همه جوانب زندگی روزانه را در سطحی فردی و جمعی در بر گرفته، متبلور شده و بر فعالیت‌های انسانی سمت و سویی مقبولیت‌پذیر مذهبی داده است. برای مثال، ادای مکرر فریضه نماز روزانه به صورت جماعت، پیوستگی اجتماعی را ارتقا می‌دهد و حسن هویت جمعی را در پی دارد. این موضوع، شهر اسلامی را در غیاب نظام ویژه مدیریت شهری پایدار کرده است (Browne, 1976). بر این اساس، در شهر سنتی اسلامی، سازمان‌دهی جمعیت مطابق عوامل مطرح شده، جوامعی همگن را در سطح محله‌ها به وجود می‌آورد؛ به طوری که پیوستگی نزدیک آن‌ها به همدیگر با محوریت به شریعت اسلام، آن‌ها را قادر ساخته تا بدون توسل به مدیریت رسمی امور خود را به صورت واحدهای خودیار سازمان‌دهی نمایند. در نتیجه، تصمیم‌ها نه به وسیله مسئولان دولتی - کسانی که ارتباط چندانی با روابط همسایگی درون محله‌ای نداشته‌اند - بلکه توسط کسانی که واقعیت‌های مکان را از نزدیک تجربه کرده‌اند، اتخاذ شده است (Akbar, 1988)

اجتماعی - روحانی مؤثر در پیکربندی آن نپرداخته‌اند، به باور رسیدند که شهر اسلامی به دلیل بی‌نظمی شدید آن در مقایسه با نظم زیبایی شهرهای سنتی اروپایی، نوعی شهر آشفته است (De Planhol, 1970; Madanipour, 1998). از نظر آن‌ها، چنین بی‌قاعدگی در پرداخت شکل شهر، ناشی از رویکرد منفی اسلام به جامعه مدنی و هر گونه سازمان‌دهی نهادهای اجتماعی مدنی است. چنین رویکردی آن‌ها را به این دیدگاه سوق داده است که شهر اسلامی را مجموعه‌ای از محله‌های غیر سازمان یافته معرفی کنند که همبستگی خود را بیش‌تر از تضادها و ناامنی موجود بین گروه‌های مختلف نژادی و مذهبی به دست آورده‌اند.

### رویکرد الزام‌های اجتماعی

در این باره، ابتدا می‌توان به کار لاپیدوس (۱۹۶۷) رجوع کرد. وی برای استخراج نیروهای شکل‌دهنده ساختار شهر، سه شهر بزرگ اسلامی حلب، قاهره و دمشق را در طول دوره مملوک مورد مطالعه قرار داد. در این مطالعه، لاپیدوس به این نتیجه رسید که در ساختار شهرهای اسلامی نوعی نظام گروه‌های مرجع همچون نخبگان نظامی، رهبران مذهبی (علماء) و برجستگان محلی و تجار وجود دارند که جامعه را بدون نیاز به برخورداری از نظام اداری ویژه همچون مدل شهر اروپایی مدیریت و رهبری می‌کنند (Lapidus, 1967). با توجه به این موضوع، چنین تصور می‌شود که شکل شهر نتیجه تعامل بین این گروه‌ها است (Alsayyad, 1996: 93). همچنان که لاپیدوس بیان می‌دارد، کارکرد اصلی این نظام از نقش غالب احکام شریعت در کلیه جوانب زندگی نشأت گرفته که منجر به «نهادهای شدن بستری برای اجرای امور قضایی و اداری مؤثر در پایداری اجتماع شده است» (Lapidus, 1967: 185). این بدان معنی است که «به واسطه حضور این گروه‌ها، منش زندگی اسلامی انتظام یافته و درجه‌ای از نظم و قانون در همه جوانب زندگی مدنی زمینه‌سازی شده است»

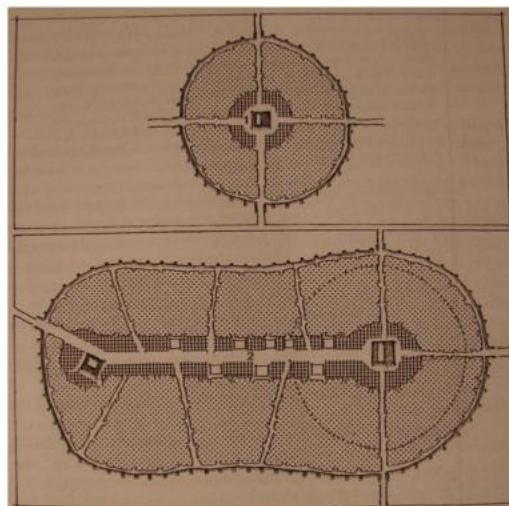


شکل شماره ۲: (a) روابط فضایی- مکانی در شهر اسلامی، نمونه موردی شهر سنندج (منبع: Alizadeh, 2007: 420) (b) بیوستگی و همجواری در شهر اسلامی، نمونه موردی شهر فاس در مراکش

### رویکرد الهام‌های فلسفی

این رویکرد تأکید دارد که الهام‌های فلسفی حاصل از رویکرد عرفانی در اسلام، مشخصه‌های شهر اسلامی را مفهوم‌سازی کرده است. در این دیدگاه، بر خلاف گروه نخست، مرکزیت در ارتباط با مفهوم وحدت در اسلام که به طور وسیعی در ادای فریضة روزانه نماز به سمت کعبه و نیز از لحاظ عملکردی در شکل شهرها به منظور دستیابی به کلیت در تنوع تجلی یافته، دیده می‌شود. بنابر این، وحدت به عنوان نیروی عمده اجتماعی برای همگرایی فضا و استفاده از فضا شناخته می‌شود (Ardalan and Bakhtiar, 1973). همچنان که حسین نصر در پیشگفتار کتاب حس وحدت مطرح می‌کند، آن چه که در مطالعه شهر سنتی اسلامی قابل توجه است این است که مفهوم فضا و شکل در مسجد شبیه مفهوم آن در خانه یا بازار است. فضایی که انسان سنتی به زندگی در آن عادت داشته است، شبیه همان مکانی است که مقرر بوده او در آنجا باشد (Hossein Nasar, 1973: XII).

بر طبق گزارش الصیاد، در چارچوب رویکرد مذکور تعدادی از محققان همچون اکبر و حسلول (Hathloul, 1992) سعی کرده‌اند که ارتباطی بین عوامل اجتماعی- فرهنگی منتج از احکام اسلامی (شامل قرآن کریم و سنت و احادیث پیامبر اکرم) و عرف (سنت‌های جامعه) و طرح سکونتگاه‌ها و مشکلات مرتبط با ساخت و ساز آن‌ها برقرار سازند (Alsayyad, 1996). به عنوان مثال، اکبر بر آن است که سنت‌ها و میثاق‌های جمعی که از وحدت میان همسایگان حاصل می‌شود (وحدت نتیجه همگنی مردم به خاطر ماهیت سازمان قبیل‌های و معرفت احکام اسلامی است) عمده‌ترین نیروی کنترل‌کننده محیط ساخته شده در شهر سنتی است (Akbar, 1988). سنت‌هایی که بیش‌تر در فضاهای مشترک همچون کوچه‌های بن بست کاربرد داشته است. برای او، مسئولیت مشترک نسبت به فضا که منجر به تعریف قلمرو و سازمان‌دهی عرصه‌ها در سطح واحدهای همسایگی می‌شود، مهم‌ترین موضوع شهر سنتی اسلامی است؛ به طوری که آن را تا شروع مدرنیسم که منجر به از هم پاشیدگی ساختار آن شد، پایدار نموده بود.



شکل شماره ۳: نظم عمومی شهر اسلامی بر طبق دیدگاه اردلان و بختیار (منبع: Ardalan, N and L. Bakhtiar, 1973) بالا-مسجد به عنوان نقطه ایستگاهی در زمان، انگیزه تجمع انسانی را شکل می‌دهد (خلیفه و اطرافیان) و از اطراف نیز توسط هستی محدود می‌شود (یا شهر) پایین-همچنان که انسان به حرکت در می‌آید، کالبد شهر نیز به پیرو آن حرکت می‌کند و مفهوم مرکزیت را از حالت نقطه به خط دگرگون می‌سازد (در واقعیت این امر توسط بازار تجلی می‌یابد)



در چارچوب این رویکرد، ابتدا می‌توان به مطالعه موريس (۱۹۹۴)، بویژه در سومین ویرایش کتابش توجه نمود. او بعد از مطالعات کلی شکل‌شناسی شهری برای شناسایی عوامل تعیین‌کننده ساختار کلی شهر، به معرفت شهر اسلامی می‌پردازد. برای او، عوامل تأثیرگذار بر شهر اسلامی در دو دسته عمده قابل طبقه‌بندی است: الف) تعیین‌کننده‌های اصلی شامل عوامل دنیای طبیعی (توپوگرافی، آب و هوا، مصالح ساختمانی) و انسان ساخت و ب) تعیین‌کننده‌های فرعی منتج از احکام اسلامی نشأت گرفته از قران کریم و احادیث پیامبر، که به عنوان راه‌کارهای فرایند ساخت و ساز شهری تعریف شده‌اند. تفکر و اندیشه موريس قابل توجه و همگام با سایر متفکران است (Morris, 1994). به عنوان مثال حکیم در کتاب مشهورش، شهرهای عربی - اسلامی: اصول طراحی و ساختمان‌سازی، از اصول ساختمان‌سازی پیش از اسلام مطلع بود و مدعی شد که جنبه‌های مختلف آن‌ها در دوران اسلامی تعدیل و جذب شده و در چارچوب ویژگی‌های مشخص اسلامی پدیدار گشته‌اند (Hakim, 1986: 12)؛ این همان چیزی است که در اندیشه بیانکار نیز دیده می‌شود:

«اساس مشترکی از سنت ساختمان‌سازی رومی - هلنی قدیم را می‌توان در حداقل پاره‌ای از مناطق مشاهده کرد که توسط فرهنگ‌های بیزانس، پارتیان و ساسانیان تبلور و تداوم یافته و توسط معماران و صنعت‌گران مسلمان به ترکیب جدید رسیده است.» (Bianca, 2000:67).

از تعیین‌کننده‌های فرعی، به احکام اسلامی اولویت خاصی داده است؛ چرا که این احکام و قوانین در شکل‌گیری شهر اسلامی و جهت‌گیری آن به سمت کلیت (وحدت) تأثیر داشته‌اند. چنین تأثیری به گونه‌ای بود که عناصر به عاریت گرفته شده از سایر فرهنگ‌ها، تحت تأثیر پارامترهای معنوی اسلام جذب و به مرور استحاله گردید (نقی‌زاده، ۱۳۷۷). با توجه به این نکته، بیانکار معتقد است که اسلام با برخورداری از آیین متعالی زندگی روزانه، اصول ساختار شهری رمی - هلنی و ساسانیان را در قالب تمدن شهری متمایزی جذب و استحاله نموده است.

در بحث تعیین‌کننده‌های فرعی، می‌توان به دیدگاه صالح نیز رجوع کرد. او به دو مفهوم عوامل تغییرناپذیر شامل احکام اسلامی (شریعت) و عوامل تغییرپذیر شامل هنجارهای مرسوم (عرف) و نیروهای محیطی اشاره می‌کند (Salch, 1998:541). همچنان که او بیان می‌کند، تعامل بین این عوامل، اشکال شهری ویژه‌ای را در سرزمین‌های اسلامی موجب شده است. در این تعامل، احکام اسلامی به عنوان زمینه‌ای برای تفسیر عرف و کاربردش شناخته شده است. بدین معنی که اجرا و به کارگیری آن منوط به عدم تضادش با اصول اسلامی بوده است. بنابراین، دستاورد مجموعه‌ای از سنت‌های اجتماعی و مذهبی به ابزاری عمده در شکل‌دهی به هویت اجتماعی در کلیت امت اسلامی و حفظ شخصیت شرایط محلی تبدیل شده است. این بدان معنی است که از یک سو تسری

ارزش‌های اسلامی به جهت وجود وحدت در کلیت بوده است و از سوی دیگر به رسمیت شناخته شدن واژگان محلی توسط شریعت اسلامی، مفهوم تنوع را در کل سرزمین‌های اسلامی توسعه داده است؛ یعنی «وجود شرایطی که امکان بروز رنگارنگ تجلیات خاص مکانی را فراهم آورده است» (Alhasani, 1996: 36). همچنان که حکیم عنوان می‌کند، این تنوع در ساختار شکل شهر سنتی در سرزمین‌های اسلامی موهون تأثیرات تعدیل‌کننده اقلیم‌های خرد، شرایط اقتصادی، مصالح ساختمانی و رویکردی سبکی محلی است (Hakim, 1986: 12).

در همین رویکرد، ریموند به دو عامل تأثیرگذار در شکل‌گیری شهرهای اسلامی اشاره می‌کند: از یک سو بستر منطقه‌ای (از لحاظ جغرافیایی) که در آن شهر زاده شده و سیر تحول تاریخی خود را طی کرده است، و از سوی دیگر مبانی الهی - اجتماعی به همراه ساکنان شهر؛ کسانی که اعتقادات، رسوم و نهادهای‌شان کاملاً با اسلام آغشته شده است. این رویکرد به محققان این امکان را می‌دهد که همزمان مشخصه‌های مشترک شهرهای مسلمانان را از مراکش تا افغانستان استخراج کنند و در عین حال به پیچیدگی‌های جغرافیایی که بستر هویتی هر منطقه را شکل می‌دهد، توجه نمایند (Raymond, 1994).

به موازات این دو دیدگاه، اما با عمق بیش‌تر در رویکرد ساختاری به ارزش‌های اجتماعی - فرهنگی نهادینه شده در شکل شهر اسلامی، می‌توان به کار بیانکار نیز اشاره کرد؛ کسی که نیروهای شکل‌دهنده به شهر اسلامی را در هر دو زمینه خاص طبقه‌بندی نموده است: عوامل داخلی و خارجی (Bianc, 2000). از نظر وی، عوامل خارجی شامل سکونتگاه‌های موجود (قبل از شکل‌گیری شهر اسلامی)، امکانات در دسترس محلی (شامل اهمیت ملاحظات جغرافیایی در ارتباط با مسیرهای تجاری، وجود منابع و اهمیت نظم طبیعی موجود و در بعضی موارد اهمیت مذهبی برخی از مکان‌ها) و غلبه تغییر و تحولات هستند. عوامل داخلی نیز شامل اصول مورفولوژیکی نهادینه شده در اجزای معماری و در تکوین اجزای کالبد شهری نقش عمده‌ای داشته و عمیقاً از نقش و رفتار انسانی به عنوان کیفیات غیر مادی سرچشمه گرفته‌اند. در این رده از عوامل، او عمدتاً به فعل ابعاد اجتماعی - معنوی اسلام رجوع می‌کند که در اعمال قلمروهای جمعی و فردی تبلور یافته و اجزای شهر را زیر سقفی واحد شبیه به «عمارتی بزرگ همگرا نموده است» (Bianc, 2000: 146). نکته قابل توجه این است که معماری و شهرسازی اسلامی از این نظر که ارزش‌های معنوی و کالبدی را در یک کل همگرا ترکیب کرده است، خود را نسبت به سایر فرهنگ‌ها متمایز می‌کند (Elaraby, 1996).

### نتیجه‌گیری

با توجه به مطالب ارائه شده، می‌توان گفت که نحوه شکل‌گیری اصول طراحی شهر سنتی اسلامی عمدتاً به ارزش‌ها و اعتقادات فرهنگی اسلام وابسته است. این موضوع قاعدتاً در ماهیت احکام

- 11- De Planhol, X. (1970), *Geography of Setting*, The Cambridge History of Islam: Islamic society and civilization, P. 12- M. Holt, A. K. S. Lambton and B. Lewis (eds). Cambridge University Press, 2B: 443-468, Cambridge.
- 13- Dumper, M. (2006), *Reevaluating the Past, Rethinking the Future, Cities of the Middle East and North Africa: A Historical Encyclopedia*, R. T. Dumper and Bruce E. Stanley (eds). Oxford, England, ABC-CLIO, Inc.
- 14- Elaraby, K. G. (1996), *Neo-Islamic Architecture and Urban Design in the Middle East: from threshold to adaptive design*, Built Environment 22(2): 138-150.
- 15- Goddard, C. C. (1999), *The Question of the Islamic City*, Institute of Islamic Studies, McGill University. Montreal: 136, Montreal.
- 16- Hakim, B. S. (1986), *Arabic-Islamic Cities: building and planning principles*, KPI, London and New York.
- 17- Hakim, B. S. (1990), *The Islamic City and its Architecture: a review essay*, TWPR (Third World Planning Review), 12(1): 75-89.
- 18- Haneda, M. (1994), *Iran. Islamic Urban Studies: Historical Review and Perspectives (ed)*, M. Haneda and T. Miura, 235, Kegan Paul International, London.
- 19- Hourani, A. H. (1970), *The Islamic City in the Light of Recent Research, The Islamic City: a colloquium*, A. H. Hourani and S. M. Stern (eds), University of Pennsylvania Press, Oxford.
- 20- Kuban, D. (1983), *The Geographical and Historical Bases of the Diversity of Muslim Architectural Styles: Summary of a conceptual approach*, Islamic Architecture and Urbanism, A. Germent(ed), Dammam, King Faisal University: 1-5.
- 21- Lapidus, I. M. I. M. (1967), *Muslim Cities in the Later Middle Ages*, Massachusetts, Harvard University Press, Cambridge.
- 22- Madanipour, A. (1998), *Tehran: the making of a metropolis*, Chichester, England, John Wiley.
- 23- Morris, A. E. J. (1994), *History of Urban Form: before the industrial revolutions*, Longman Scientific & Technical: Wiley, New York.
- 24- Nasser, N. (2003), *Cultural Continuity and Meaning of Place: sustaining historic cities of the Islamicate World*, Architecture Conservation(1), 74-89.
- 25- Raymond, A. (1994), *Islamic City, Arab City: Orientalist Myths and Recent Views*, JSTOR. 21: 3-21.
- 26- Said, E. (1979), *Orientalism*, Vintage Books, New York.
- 27- Salch, M. A. E. (1998), *The Impact of Islamic and Customary Laws on Urban Form Development in South-western Saudi Arabia*, Habitat International, 22(4): 537-556.
- 28- Southall, A. (1998), *The City in Time and Space*, Cambridge university press, Cambridge.
- 29- Stewart, D. J. (2001), *Middle East Urban Studies: identity and meaning*, Urban Geography, 22(2): 175-181.

اسلامی ریشه دارد. به طوری که کلیه جنبه‌های زندگی مسلمانان را تحت شعاع قرار داده است. به همین خاطر است که دین اسلام بیش از ایمان معنوی، به عنوان «شیوه زندگی» شناخته شده و از «سکونتگاه‌های آن» نیز به عنوان کتاب تمدن یاد می‌شود (Haraby, 1996: 139). با توجه به این رویکرد، واقعیت احکام اسلامی را می‌توان در همه سطوح زندگی و محیط ساخته شده‌ای جست و جو کرد که به القای بعد معنوی با شخصیت مذهبی خاص در کلیه شهرهای تاریخی اسلامی منجر شده است.

مفهوم شهر اسلامی به عنوان مدلی قابل استناد برای پهنه وسیع سرزمین‌های اسلامی نقدپذیر است؛ زیرا پاسخ‌گوی تنوع اجتماعی - مکانی آن نیست. تحقیق مذکور این موضوع را آشکار ساخت که ساختار شهر سنتی عمدتاً وابسته به مکان است و باید اصول طراحی آن از طریق نظم طبیعت به عنوان بستر اولیه فرم‌دهی و اعتقاد‌های فرهنگی - مذهبی و اصول اجتماعی (سازمان اجتماعی) مورد کنکاش قرار گیرد. این بدان معنی است که ضروری است در بررسی شهرهای اسلامی - تاریخی رویکرد اجتماعی - مکانی مورد توجه قرار گیرد.

### پی‌نوشت

\* این مقاله برگرفته از طرح پژوهشی «از سینه تا سبندج» است که توسط نگارندگان و با حمایت معاونت پژوهشی دانشگاه کردستان به انجام رسیده است.

### فهرست منابع و مراجع

- ۱- نقی‌زاده، م (۱۳۷۷)، «صفات شهر اسلامی در متون اسلامی»، هنرهای زیبا، شماره ۵ و ۴، دانشگاه تهران، ۴۷-۶۱.
- 2- Abu-Lughod, J. (1983), *Contemporary Relevance of Islamic Urban Principles*, In *Islamic Architecture and Urbanism*, A. Germent (ed). Dammam, King Faisal University: 64-70.
- 3- Akbar, J. (1988), *Crisis in the Built Environment: the case of the Muslim city*, Singapore, Concept Media.
- Akbar, J. (1993), «Gates as Signs of Autonomy in Muslim Towns», Muqarnas: An Annual on Islamic Art and Architecture, X: 141-147.
- 4- Alhasani, N. M. (1996), *Tradition vs. Modernity: The Quest for a Cultural Identity*, Traditional Dwellings and Settlements Review, VII(11): 35-41.
- 5- Alizadeh, H. (2007), *Changes conceptions of women's public space in the Kurdish city*, Cities 24(6): 410-421.
- 6- Alsayyad, N. (1991), *Cities and Caliphs: on the genesis of Arab Muslim Urbanism*, Greenwood Press, New York.
- 7- Alsayyad, N. (1996), *The Study of Islamic Urbanism: a historiographic essay*, Built environment, 22(2): 91-97.
- 8- Ardalan, N. and L. Bakhtiar (1973), *The Sense of Unity: the Sufi tradition in Persian architecture*, University of Chicago Press, Chicago.
- 9- Bianca, S. (2000), *Urban Form in the Arab World: past and present*, Zürich, Vdf.
- 10- Browne, K. (1976), *Making of the City: a special issue on Isfahan*, Architectural Review, 951(v.CLIX): 259-291.